

شیون نازو

سیدضیاءالحق سخا

تیربا زِه کمان ، خجلت بازو با ما
درّه از صید پُر و حسرت آهو با ما

همه ی همسفران راه به جایی بردند
ماو این راحله و باز هیاهو با ما

راه دشوار و شبی تلخ ، و رهتوشه، دریغ -
- پای بی کفش و مدام لرزه ی زانو با ما

بار ، از آن کسی ، کار از آن دگری
ودرین راه فقط ، سنگ ترازو با ما

گُل و گلگشت و صفای سفر گُل با او
علف و آب و هوا داری یابو با ما !

لُف لُفِ خوانِ ضیافت زدهانِ دگری
صحن مهمانکده را ، خِش خِش جارو با ما

همه بردند زهر معرکه چیزی باخود
ما فرو مانده گان ، وحشت چاقو با ما

هر که چک زد درین باد سیه خرمن خویشت
و فقط ماند پریشانی ی گیسو با ما

آنقدر خیک ز هر جویچه پر گشته که هیچ
نیست یک جرعه به جز لای کف جو با ما

ما چه کردیم که مشمول اشارت شده ایم ؟
نسزد وای چنین گوشه ی ابرو با ما

در بساطی که زمین مایده ی تعزیه هاست
وادریغا که فقط ، شیون نازو با ما